

قد رفاه وصل را از عاشق بهار برین
دصف زلال نون را از شسته دمدار برین

سرب جانانه را از نامه برین ارصتم
ان نکته پوشیده را از واقف اسرار برین
خوشتر خفتمان را کی بود از حال بهاران خیر

سرو کواکب را سحر از مردم بیدار برین
چشمان نشان تو ز آتش بقیع زارین

بهدادستان را با از مردم بسیار برین
چون سوسن بفرز من ادم جو بدست بوفتم
ان قصه جانبوز را جانان ز شام تار برین

دل در ز حال با خبر شد هر که هست عشق تو
افسانه نماند را از مردم غماز برین
زنده بود از لذت عشق و صحبت بی خمر
سوز عشق تو مشک حوز را ز اهل کار برین

ترجمه از روانه